

استعمار پنهان و گسترش پدیده نیهلیسم در کشورهای هدف: مطالعه موردی انگلستان

احمد رضا بردبار*

چکیده

پس از کهن نظام پادشاهی، شاید آنچه یادآور نام کشور انگلستان باشد، استعمار است. در اینکه نام کشور انگلستان با پدیده استعمار در طول تاریخ گره خورده است، تردیدی نیست؛ اما آنچه در دوران کنونی مهم می‌نماید، تغییر شیوه استعمار و پدید آمدن اصطلاحی نو به نام پسااستعمار در سیاست‌های خارجی کشور انگلستان در برابر دیگر کشورهای هدف است. به زعم نویسنده، کشور انگلستان در مسیر استعماری خود از شاخص نوین ایجاد بحران معنا در بافت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... جوامع هدف خود استفاده می‌کند؛ این بحران معنا در پی خود، نیهلیسم خفته در بافت جامعه را بیدار می‌کند و با آشکار شدن شکافی ژرف میان خواسته‌ها و داشته‌های افراد جامعه، آن‌ها را در شرایط ضعف بیش از حد قرار می‌دهد؛ در چنین شرایطی، جامعه استعمارزده، بیش از پیش آماده تسلیم شدن و رساندن بیشترین سود به کشور استعمارگر است. کشور انگلستان این شیوه را نه از راه آشکار مانند سده‌های پیشین، بلکه با نفوذی پنهان و آرام انجام می‌دهد تا راه برای نیل به اهداف استعماری خود را همیشه هموار نگاه دارد. در این پژوهش، داده‌ها با روش اسنادی گردآوری شده است؛ روش تحلیل داده‌ها روش جامعه‌شناسی تاریخی است و چارچوب نظری پژوهش را نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و اندیشه‌های پست‌مدرن شکل داده است.

واژگان کلیدی: استعمار، انگلستان، بحران، نیهلیسم

۱. هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

* bordbar@khu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره بیست و هشتم، صص ۱۷۹-۲۰۰

مقدمه و بیان مسأله:

از دیرباز نام کشور انگلستان و بریتانیای کبیر به عنوان استعمارگر مطرح بوده است. گرچه پدیده استعمار^۱ پیشینه‌ای کهن دارد، اما تاریخ مفهوم نوین آن از قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی آغاز می‌شود. تاریخ استعمار را از دوره باستان تاکنون می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد که سه دوره نخست آن با عنوان استعمار کهن، و دوره چهارم با عنوان استعمار نو شناخته می‌شود. استعمار دوره باستان نخستین دوره از استعمار در سطح جهان است. تاریخ استعمارگری با دست‌اندازی فنیقی‌ها بر کرانه‌های دریای مدیترانه آغاز گشت.

دومین دوره از روند استعمارگری در جهان، در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی رخ داد. مستعمره‌های ایتالیایی به دوره‌ای از تاریخ استعمار که مرکز آن منطقه مدیترانه بود پایان داد، و از آن پس، تاریخ استعمار بر محور اقیانوس‌های اطلس - هند، و سپس، اقیانوس آرام گشته است. از این دوره است که نفوذ اروپایی‌ها در جهان غیراروپایی گسترش می‌یابد. کشف قاره آمریکا، دولت‌های بزرگ اروپایی (اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان و هلند) را برانگیخت که به تصرف سرزمین‌های تازه‌یافته آن قاره بپردازند و این سرآغازی دیگر در تاریخ استعمار و تشکیل امپراتوری‌های نوین است. این دوره از تاریخ استعمار، در واپسین سال‌های قرن هجدهم میلادی به پایان رسید.

سومین دوره استعمارگری در جهان، در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی رخ داد. رشد داد و ستد اقتصادی به انقلاب صنعتی انجامید، بنیاد اقتصادی و سیاسی کشورهای استعمارگر را دگرگون کرد، کار بهره‌کشی از منابع مستعمره‌ها بیش از پیش بالا گرفت و این سرزمین‌ها مبدل به منابع ماده خام برای صنایع کشورهای صنعتی و بازار فرآورده‌های آن‌ها شدند. در واپسین سال‌های قرن نوزدهم میلادی، بر اثر رشد صنعت و سرمایه‌داری، بار دیگر رقابت‌ها و مبارزه‌های بین‌المللی استعماری اوج گرفت و سرانجام، گونه تازه‌ای از مستعمره با عنوان تحت‌الحمایگی و حوزه نفوذ پیدا شد. جنگ‌های جهانی، تقسیم مستعمره‌ها را متعادل‌تر کرد و در عین حال، گونه دیگری از مستعمره را به گونه‌های پیشین افزود و آن «سرزمین زیرسرپرستی» بود که با اندکی

تفاوت، در ساحت عمل مانند دیگر عناوین بود و گونه‌ای نو از شیوه‌های استعماری به حساب می‌آمد تا از راه آن بر دیگر سرزمین‌ها چیره شد.

استعمار نو نیز که مرحله چهارم تاریخ استعمار است، مفهومی است که به روش‌هایی گفته می‌شود که پس از دوران استعمار کهن، برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها و بهره‌گرفتن از آن‌ها به‌کار گرفته می‌شود. در دوران استعمار نو، کشورهای استعمارگر دیگر با روش‌های کهن و به شیوه‌ای آشکار منافع استعماری خود را پی نمی‌گیرند. در این دوران، استعمارگران از ابزارهای بسیار نوینی هم‌چون ایجاد بحران‌های گوناگون، جاسوسی‌های سازمان‌یافته و ... در پی به دست آوردن منافع و خواسته‌های استعماری خود در کشورهای هدف هستند.

بدیهی است که کشور انگلستان که کانون اصلی مطالعه این پژوهش است، با پیشینه استعماری کهنی که دارد، به سادگی از این شیوه تاریخی و بسیار مؤثر برای پیگیری منافع سیاسی، اقتصادی و ... خود دست نکشده است و آن را با شیوه‌های نوینی پی گرفته است. آنچه در این میان حائز اهمیت می‌نماید، شناخت شیوه‌ها و ابزارهای نوین این کشور استعمارگر است که امروزه شکلی پنهان به خود گرفته است.

۲. ادبیات نظری و پیشینه

همان‌گونه که بیان شد، چهارچوب نظری این پژوهش را نظریه‌های انتقادی و اندیشه‌های پست‌مدرن تشکیل داده است. نظریه انتقادی در معنای ویژه، دربرگیرنده دیدگاه‌های متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت و گاه دیدگاه‌های متأثر از آنتونیو گرامشی است که آن را نظریه تفسیری انتقادی نیز نامیده‌اند (Baylis and Rengger, 1992: 16).

مکتب انتقادی دربرگیرنده اندیشه‌های افرادی چون ماکس هورکهایمر، تئودور آدرنو، هربرت مارکوزه، یورگن هابرماس و بسیاری از اندیشمندان دیگری است که به نقد تجدد (مدرنیته) و روشنگری، به‌ویژه در نمودهای معرفتی و فرهنگی آن و یا تلاش برای

هدایت دوباره تجدد به سمت ابعاد فراموش شده آن پرداخته‌اند^۱ (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۲۱۴).

نظریه پردازان انتقادی بیان می‌دارند که کنشگر و مشاهده‌گر نمی‌توانند از هم جدا باشند؛ به بیانی. هوف، مشاهده‌گران در «بازتولید، قوام بخشیدن و تثبیت واحدهای اجتماعی که مورد مشاهده قرار می‌دهند» درگیر هستند (Hopf, 1998: 1764).

بنابراین، نظریه پردازان انتقادی به تاریخ‌مندی، بازفرجامی و زمینه‌مندی شناخت و جنبه‌های هنجاری در نظریه‌پردازی توجه دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۲۲۱).

برای نمونه، یورگن هابرماس بر این باور است که سوژه‌شناسا، سوژه‌ای اجتماعی (و نه فرااجتماعی و فراتاریخی) و پویا است و شناخت نیز به شکلی اجتماعی قوام می‌یابد. و یا، رابرت کاکس با تعریف تمدن به عنوان «تناسب یا تناظری میان شرایط مادی وجود و معانی بیناذهنی» و تأکید بر جنبه بیناذهنی آن، بر آن است که نشان دهد چشم‌اندازهای گوناگون و فهم‌های متفاوتی نسبت به جهان و برداشت‌های متفاوتی در مورد "واقعیت" وجود دارد» (Cox, 2002: 5).

به این ترتیب، از نگاه مکتب انتقادی، پدیده استعمار امری برساخته اجتماعی تلقی می‌گردد که به عنوان ابزاری جهت نیل به اهداف گوناگون نوین عمل می‌کند. جریان پست‌مدرنیسم نیز، متأثر از اندیشمندانی چون میشل فوکو، ژان فرانسوا لیوتار، ژاک دریدا؛ ژان بودریار و دیگران نمود پیدا کرد؛ از نگاه پست‌مدرنیسم، «عقلانیت» نیز برساخته ایدئولوژی تلقی می‌گردد که به گونه‌ای، نمودی از مناسبات قدرت است و هرچا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود (Foucault, 1978: 101).

چنین رویکردی را به سادگی می‌توان در اندیشه‌های نوین استعماری کشور انگلستان مشاهده کرد. اندیشه‌های نوینی که به تناسب قدرت - قدرت در معنای عام آن که دربرگیرنده جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... است - دانش لازم برای نیل به اهداف استعماری را نیز تولید و حتی در مواردی که نیاز باشد، بازتولید می‌کند. همچنین، از ویژگی‌ها و به بیانی دیگر، برجسته‌ترین ویژگی استعمارگرایی این است که

۱. مکتب فرانکفورت بر جامعه‌شناسی سیاسی، روانشناسی سیاسی و نظریه فرهنگ تأکید می‌ورزد (Brown, 1992: 200).

کاملاً با نظام سرمایه‌داری ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ از این رو است که پیگیری روش‌های نوین استعماری از سوی کشور انگلستان به عنوان نخستین کشور صنعتی جهان، دور از ذهن نیست.

۳. روش‌شناسی

همانگونه که بیان شد، روش گردآوری داده‌های این پژوهش، روش اسنادی است. در باب روش اسنادی باید گفت، اووه فلیک در کتاب "درآمدی بر تحقیق کیفی" بیان می‌دارد: «هنگامی که تصمیم می‌گیرید در پژوهش خود از اسناد و مدارک استفاده کنید به آن‌ها همواره به چشم ابزار ارتباط نگاه کنید. همچنین باید این پرسش را از خود بپرسید که این سند را چه کسی، برای چه منظوری و برای چه کسی تهیه کرده است؟ ... همین که از اسناد در پژوهش خود استفاده می‌کنید، باید هم‌زمان پژوهش در مورد خود آن‌ها را نیز شروع کنید: چه ویژگی‌هایی دارند، در چه شرایط ویژه‌ای تولید شده‌اند و جز این‌ها» (فلیک، ۱۳۸۸: ۲۷۷ - ۲۷۸).

میشل فوکو نیز درباره سند بیان می‌دارد: "سند ابزار خوش‌اقبال تاریخ نیست، تاریخی که به تمامی، حافظه باشد؛ تاریخ شیوه‌ای است برای آن که جامعه‌ای به انبوهی از اسناد که تاریخ از آن جدا نیست، منزلت بخشد و آن را پردازش کند." (فوکو، ۱۳۹۶: ۱۵).

در این پژوهش، اسناد تاریخی یگانه منبع معتبر جهت شناخت شیوه استعمار کشور انگلستان چه در گذشته و چه در زمان حال است. از این رو است که روش اسنادی برای گردآوری داده‌ها برگزیده شده است.

روش تحلیل داده‌های پژوهش نیز، روش جامعه‌شناسی تاریخی است. در باب روش جامعه‌شناسی تاریخی باید گفت که، روش جامعه‌شناسی تاریخی متأثر از همگرایی دو حوزه «تاریخ» و «جامعه‌شناسی»، پس از تحولات روش‌شناسی دوران رنسانس در علوم اجتماعی است که فرایند دوری و نزدیکی آن در طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی سرانجام به ضرورت تقابل منطقی، همکاری و نزدیکی این دو حوزه در قرن بیستم

میلاادی منجر گشت و پس از تجربه‌های فراوان پژوهش‌گران در این سده، به گونه‌ای التقاط‌گرایی دو رشته و احیای جامعه‌شناسی تاریخی در دهه ۱۹۸۰ میلادی به عنوان مطالعات بین‌رشته‌ای انجامید (پناهی خیای، بی‌تا: ۱۱).

در این بین، آگوست کنت فرانسوی نخستین کسی بود که جامعه‌شناسی را به عنوان علمی مستقل اعلام کرد، آن را علم مطالعه اثباتی مجموعه قوانین اساسی و ویژه پدیده‌های اجتماعی دانست و بر این باور بود که در بررسی امور اجتماعی، به جای خیال‌پردازی و فلسفه‌بافی، می‌بایست به روش علمی، یعنی همان روش علوم طبیعی که مبتنی بر مشاهده، آزمایش و تجربه است توسل جست. در واقع، در اندیشه سیاسی آگوست کنت، فلسفه اثباتی تنها بنیاد استوار را برای سبک تجدید سازمان اجتماعی عرضه می‌دارد که باید جایگزین آن اوضاع و احوال بحرانی شود که در آن متمدن‌ترین ملت‌ها زندگی می‌کنند (لنکستر، ۱۳۶۲: ۸۱).

از این رو و با توضیحات داده شده، با استفاده از اسناد و منابع معتبر تاریخی و نیز یاری گرفتن از روش جامعه‌شناسی تاریخی، می‌توان تحلیلی علمی و منسجم از سیاست‌های استعماری و شیوه‌های نوین استعمار کشور انگلستان که در زمان کنونی شکلی پنهانی و خفته پیدا کرده است، به دست داد و ارتباط این مهم با گسترش بحران معنا و در پی آن بروز پدیده نهیلیسم در بافت اجتماعی، فرهنگی و ... کشورهای هدف را بهتر درک کرد. کشورهایی که با بحران معنا و بروز پدیده نهیلیسم گریبانگیر می‌شوند و به فرصتی بسیار مناسب برای سودهی هرچه بیشتر به کشور استعمارگر (در این پژوهش، کشور انگلستان) بدل می‌گردند تا در راه اهداف و منافع آن‌ها گام بردارند، مانند گونه‌ای ابزار جهت کسب سود به کشورهای استعمارگر عمل نمایند و هویت مستقل خود را از دست دهند.

۴. نگاهی گذرا به عملکرد استعماری کشور انگلستان

۴-۱. قاره آسیا

همانگونه که بیان شد، تاریخ آغاز استعمار نوین را می‌توان قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی دانست که امپراتوری بریتانیا در سال ۱۵۹۹ میلادی، با تأسیس کمپانی هند شرقی

پایه‌های سلطه استعماری خود بر مناطق زرخیز جنوب قاره آسیا را تحکیم کرد. از آن پس، کلیه عملیات استعماری و روابط سلطه‌گرانه کشور انگلستان با کشورهای جنوب قاره آسیا، از راه کمپانی هند شرقی انجام می‌شد. کشور هندوستان برای کشور انگلستان منبع ثروت بی‌کران به حساب می‌آمد. آن‌ها از کشور هندوستان، نه گندم، جو، پنبه و برنج، بلکه طلا، یاقوت، زمرد، الماس و ... به کشور انگلستان صادر می‌کردند. ویل دورانت در کتاب "اختناق هندوستان" می‌نویسد: «من جمعیت کثیری را دیده‌ام که در مقابل چشمم از شدت گرسنگی جان می‌دادند. به من ثابت شده است ... که تمام این تیره‌بختی‌ها معلول این است که دست‌رنج ملتی به طرز فجیعی ... توسط ملت ستمگر دیگری به غارت می‌رود. من می‌خواهم نشان دهم که چگونه انگلیس سال به سال خون هندوستان را مکید، و آن را به پرتگاه مرگ و نیستی نزدیک کرده است» (دورانت، ۱۳۳۶: ۲۱).

نمونه آسیایی دیگری از استعمار کشور انگلستان، کشور ایران است. پیشینه حضور کشور انگلستان در عرصه سیاست و اقتصاد کشور ایران به شکل ویژه، معطوف به دوران چیرگی این کشور بر سرزمین هند است. به دلیل منافع هنگفت و ثروت سرشار کشور هند، محور بخش بزرگی از سیاست‌های زمامداران انگلیسی، بر رویکرد حفاظت از سرزمین هند بنا شده بود. کشور ایران نیز دقیقاً از همین نقطه نظر به عنوان یکی از شاهراه‌های بزرگ بین‌المللی در اتصال قاره اروپا به سرزمین هند یا به تعبیر دیگر به مثابه دروازه کشور هندوستان نگریسته می‌شد (سایکس، ۱۳۳۶: ۴۳۹).

بنابراین، سیاست کشور بریتانیا در سرزمین ایران به سوی تضعیف هرچه بیشتر حاکمیت مرکزی این کشور و پشتیبانی از معاندان و شورشی‌های تجزیه‌طلب به منظور جلوگیری از توان تهاجمی کشور ایران پیش رفت، اما نه تا آن‌جا که کشور ایران از فرط ضعف، تسلیم رقبای استعماری دیگر گردد.

۱. این تاریخ محل نزاع است؛ در این پژوهش با توجه به فراوانی اسناد، از این تاریخ یاد شد است.

۴-۲. قاره آفریقا

برای بیان استعمار قاره آفریقا به دست انگلیسی‌ها به نمونه استعمار کشور زامبیا اشاره می‌شود. در سال ۱۸۸۰ میلادی، نخستین گروه از اروپائیان به کشور زامبیا مهاجرت کردند و کمپانی انگلیسی آفریقای جنوبی نخستین شرکت مهم اروپائی بود که در منطقه رودزیای شمالی یا کشور زامبیای کنونی مشغول به کار شد. دولت استعمارگر بریتانیا به دلیل درآمد بالای ذرت، از کشت محصولات دیگر در کشور زامبیا جلوگیری می‌کرد. این کشور برای تقویت سیاست‌های خود حتی ذرت را تبدیل به خوراک اصلی مردم کشور زامبیا نمود و امروز برای تغذیه مردم، کشور زامبیا به کشت ذرت وابسته است. استعمار کشور انگلستان پس از اخراج از قاره آفریقا، بذر درگیری‌های بسیاری را در این قاره پاشید که هنوز کم و بیش ادامه دارد. کشور انگلستان برای استثمار قاره آفریقا، پس از پایان یافتن روش‌های استعمار کهن، روش‌های خود در این قاره را تغییر داد. (پاک‌آیین، ۱۳۸۹: ۷۰).

استعمار قاره آفریقا به دست انگلیسی‌ها تنها نمونه کوچکی از خیل گسترده استعمار این کشور در چنین قاره کهنی بوده است. بسیاری از دیگر کشورهای آفریقایی همچون کشورهای نیجریه، اتیوپی و ... تا روزگاران دراز با استعمار این کشور درگیر بوده‌اند.

۵. استعمار و نیهیلیسم

اصطلاح نیهیلیسم از واژه نیهیل در زبان لاتین، به معنای هیچ و عدم آمده است. نیهیلیسم نظریه و مکتبی فلسفی است که منکر هر گونه ارزش اخلاقی و مبلغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است (آشوری، ۱۳۸۹: ۳۲۲).

یکی از پیامدهای پدیده استعمار در کشورهای استعمارشده، تغییر کنش اجتماعی آن‌ها بوده است. تغییر کنش اجتماعی در جامعه‌ای هدف که با پدیده استعمار گریبانگیر شده است، منجر به بروز نیهیلیسم می‌گردد. در واقع، کنش اجتماعی آن‌گاه تغییر می‌کند که تصویرهایی که به آن، جهت و حقانیت می‌دهد دیگر پاسخگوی خواسته‌های زندگی نباشد و این خواسته‌ها تعهدهای نوینی بیافریند یا آنگاه که بینش افراد خلاق رودرروی

فرضیه‌های عمل‌کننده قرار گیرد و نمادها و شکل‌های نوینی طرح کند که تصویرهای موجود را زیرورو سازد. در این میان، پدیده استعمار چنین مسیری را بسیار هموار می‌سازد. نیهیلیسم اوضاعی را توصیف می‌کند که در آن، بین تجربه انسان از جهان و دستگاه مفاهیم در اختیار او، که برای تفسیر جهان آن را به ارث برده است، شکاف به وجود می‌آید (انسل، ۱۳۹۰: ۶۴).

این شکاف در سراسر تاریخ اندیشه انسان نمایان است. زوال اسطوره، بی‌معنایی، از دست دادن ارزش و ... تمامی، نمایان‌گر نیهیلیسم در اندیشه انسان است. نیهیلیسم در حالتی خفته قرار دارد که به محض بروز بحران نمایان می‌شود و استعمار خارجی در نمودهای نوین خود، آن را به سادگی به منصفه بروز و ظهور می‌رساند. در این میان بنا به گفته فریدریش نیچه، فاجعه زمانی رخ می‌دهد که همه ارزش‌های عالی بشری به ارزش‌های نیست‌انگارانه بدل گردد و به نام مقدس‌ترین نام‌ها فرمان براند (نیچه، ۱۳۸۵: ۳۳).

بدیهی است، جامعه‌ای که با چنین فضایی روبه‌رو می‌گردد، بستری بسیار مناسب برای کسب بیشترین سود از سوی کشوری که در پی منافع استعماری خود است، فراهم می‌سازد.

هدف استعمارگران از ایجاد بحران در کشورهای هدف، تنها سیاسی نبوده است؛ بلکه نتایج اقتصادی بزرگ‌تری را به همراه داشته است. برای نمونه، می‌توان به مسأله بالکانیزاسیون سرزمین‌های نفت‌خیز ایران در طرح برنارد لوئیس به عنوان یکی از اولویت‌های استعماری اشاره داشت (<http://www.mashreghnews.ir>).

طرح برنارد لوئیس هدفی بود که بدون تردید تنها با ایجاد بحرانی فراگیر در جامعه هدف - در این نمونه، جامعه ایرانی - امکان دستیابی پیدا می‌کند. از این رو است که می‌توان چنین ادعا داشت که یکی از مهم‌ترین شیوه‌های استعماری نوین که به صورتی پنهان از سوی کشورهای استعمارگر پیاده می‌شود، ایجاد بحران در کشورهای هدف است. بحرانی که در یکایک ساختارهای جامعه رسوخ می‌کند و سرانجام با حالتی از پوچی و نیهیلیسم، کشور هدف را به زانو درمی‌آورد. پس از انجام این روش و گسترش

پدیده نهیلیسم در بافت جامعه کشور هدف، زمان مناسب برای دست‌یابی به منافع فرا می‌رسد و استعمارگر با آسودگی خاطر بیش از پیش منافع خود را پی می‌گیرد. پس از بیان تعریف و شناخت متغیرهای پژوهش (پدیده‌ای استعمار و نهیلیسم)، برای تبیین علمی فرضیه پژوهش، در ادامه به بیان نمونه‌هایی آشکار با توجه به اسناد و مدارک معتبر تاریخی پرداخته می‌شود تا چگونگی رابطه گسترش پدیده نهیلیسم و سیر استعمار پنهان کشور انگلستان در جوامع هدف مورد بازشناسی دقیق قرار گیرد.^۱

۶. انگلستان، استعمار و نهیلیسم

مهم‌ترین دست‌آورد این پژوهش، تحلیل علمی ارتباط پدیده‌های استعمار و نهیلیسم با محوریت سیاست‌های داخلی و خارجی کشور انگلستان است. در بیان این رابطه، پژوهش کنونی به ارائه مدلی سه وجهی دست یافته است که اساساً نشان‌دهنده این مسأله است که کشور انگلستان در مسیر استعمار پنهان خود، چگونه یا به گسترش پدیده نهیلیسم در کشورهای هدف دامن زده است، و یا اساساً، چگونه سبب ایجاد بحران معنا و در پی آن پدیده نهیلیسم در یک جامعه گشته است.

سیاست‌های استعماری کشور انگلستان با گذشت زمان، از حالت آشکار آن که بیشتر جنبه نظامی داشته است، فاصله دارد و امروزه با سیاست‌های استعماری پنهان که در بیشترین شیوه آن ایجاد و گسترش بحران در کشورهای هدف است عمل می‌کند و توانسته است بیشترین سود را از این راه به دست آورد. یکی از برجسته‌ترین مزایایی که شیوه پنهان استعمار نسبت به شیوه آشکار آن داشته است، کاهش قابل توجه هزینه‌های نظامی بوده است؛ هرچند که در جنبه‌های دیگر صرف هزینه اقتصادی بدیهی می‌نماید. در بیانی کلی، سیاست‌های پنهان استعماری با ملزومات جهان کنونی سازگاری بیشتری پیدا کرده است.

۱. در این پژوهش سه شاخص اصلی برای بیان ارتباط متغیرهای پژوهش در نظر گرفته شده است؛ هرچند بازشناسی‌های دیگر نیز متصور است.

۶-۱. ایجاد کشورهای جزیره‌ای و تجزیه‌شده

لرد پالمستون که از رجال برجسته سیاست کشور بریتانیا در سرزمین ایران و منطقه خاورمیانه به شمار می‌رود بر این باور است که: "ما وظیفه داریم خلیج فارس را زیر سلطه نیروی دریایی خود درآوریم، به گونه‌ای که هیچ قدرتی نتواند با ما به رقابت برخیزد، در این راه باید روشی اتخاذ کنیم که از لحاظ ملی، گران نباشد" (تکمیل همایون، ۱۳۸۰: ۵۰).

چنانچه رویکردهای تجزیه‌طلبی ارضی که یکی از اصلی‌ترین ابزارهای سیاسی کشور انگلستان در تأمین منافع مستعمراتی است را در ذیل اقدامات سلسله مراتبی (فرآیند سیر تاریخ یا زمان) - که از شاخصه‌های مهم رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی است - بررسی کنیم، بدون شک اهداف سلطه‌جویانه این کشور عینیت برجسته‌ای می‌یابد. در یک تقسیم‌بندی تاریخی، دلایل سیاست جزیره‌ای کردن مستعمرات را باید در پیش و پس از دو جنگ جهانی کاملاً متفاوت دید. در پیش از دو جنگ جهانی، کشور انگلستان با اختیار و نیز کاملاً هدفمند جهت حفظ مستعمرات، ایجاد بحران‌های ارضی و ایجاد کشورهای کوچک وابسته، اقدام به این گونه سیاست‌گذاری‌ها می‌نمود؛ مانند آنچه در ایران انجام داد (جدایی سرزمین هرات).

گاشیندن معاون پارلمانی وزارت خارجه کشور انگلستان در نامه‌ای به کلایو در روز هشتم ماه نوامبر سال ۱۹۲۸ میلادی نوشت: "یکی از ارکان مهم سیاست بریتانیا در این منطقه حمایت از شیوخ، در مقابل ایران است و شما در مذاکراتان با ایران تأکید کنید که جزایر تنب و ابوموسی از آغاز متعلق به امرای جاسمی بوده است که به اعقاب کنونی آنها (شیوخ شارجه و رأس الخیمه) منتقل شده است. ما باید حتی با جنگیدن و به کار بردن قوای مسلح مانع از این شویم که ایران جزایر را بگیرد" (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۶: ۸۰).

پس از دو جنگ جهانی، اگرچه دولت انگلستان به ظاهر از پیروزان جنگ بود، در باطن بسیار ضعیف شده بود و شعله‌های جنبش‌های ناسیونالیستی در گوشه و کنار مستعمرات کشور انگلستان زبانه می‌کشید. تا زمان دولت محافظه‌کار، چرچیل با چنگ و

دندان در حفظ مستعمرات کوشید و اعلام نمود: "من نخست‌وزیر نشده‌ام که شاهد اضمحلال امپراطوری بریتانیا باشم" اما پس از پایان جنگ و به قدرت رسیدن دولت کارگری کلمنت اتلی در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۵ میلادی متوجه وخامت اوضاع گردید و کشور انگلستان به اجبار مجبور به اتخاذ سیاست‌های نوین استعماری در این مهم گردید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۱۲۷ - ۱۲۸).

در جنگ جهانی نخست، با هدف تجزیه امپراطوری عثمانی، علی‌رغم وعده‌هایی که کشور انگلستان در زمان جنگ در مورد اعطای استقلال به اعراب داده بود و به این ترتیب توانسته بود همکاری آن‌ها را علیه ترک‌ها جلب نماید، همین که جنگ به پایان رسید دولت‌های انگلستان و فرانسه متصرفات امپراتوری عثمانی را نخست تجزیه کردند و سپس بین خود تقسیم نمودند. کشورهای سوریه و لبنان تحت قیمومت دولت فرانسه قرار گرفت و قیمومت کشورهای فلسطین و عراق به دولت انگلستان واگذار گردید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۹).

در سرزمین هندوستان نیز با گسترش جنبش استقلال‌طلبی در این کشور و تضعیف ساختارهای انگلیسی پس از جنگ، اتلی با استقلال سرزمین هند موافقت کرد و در روز پانزدهم ماه اوت سال ۱۹۴۷ میلادی، شبه قاره هند نخست به دو کشور هند و پاکستان و در سال‌های آتی به شش کشور از جمله کشورهای هند، پاکستان، برمه، نپال، سریلانکا و بنگلادش تقسیم شد (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۷۱).

پیامد چنین سیاستی برای ملت‌های هندوستان و پاکستان، چیزی جز بحران و درگیری‌های سیاسی - اجتماعی درازمدت حتی برای پنجاه سال آینده، نبود. مهم‌ترین بحرانی که این دو کشور اکنون با آن دست به گریبان هستند، بحران معنای ناشی از تفرقه افکنی انگلیسی‌ها است. بحرانی که در کشور پاکستان کاملاً به بروز نهیلیسم بدل گشته است و روز به روز این شکاف نهیلیستی خود را هرچه بیشتر در گروه‌های تندرو اسلامی به نمایش می‌گذارد. چراکه تروریسم اسلامی در این منطقه، به سادگی با تبارشناسی عامی که در پشت این نهیلیسم انتحاری نهفته است، پیوند دارد (روی، ۱۳۹۳: ۱۰).

در باب جدا کردن سرزمین هرات از کشور ایران، چنانچه سر جان مک نیل وزیر مختار وقت کشور انگلستان باور داشت: "فتح هرات از سوی ایرانیان، خرابی امور در سرحدات هندوستان را به همراه خواهد داشت" (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۷۱).

سرانجام با توطئه‌چینی و تهدید مستقیم نظامی کشور انگلستان، محمد شاه قاجار در فتح و بازپس‌گیری سرزمین هرات، سرزمینی که از دیرباز جز اراضی کشور ایران به شمار می‌رفت و مدت‌ها تحت حاکمیت پادشاهان سرزمین ایران قرار داشت، ناکام ماند (نصیری‌مقدم، ۱۳۷۴: ۷۰).

هدف کشور انگلستان در راستای تجزیه‌یادشده پیرامون حراست از سرزمین هندوستان و مقابله با روس‌های تزاری و جلوگیری از هجوم احتمالی نیروهای ایرانی و افغانی به سرزمین هندوستان بوده است. این کشور با رویکردهای تهدید به حمله به سرزمین ایران و حمایت از نیروهای گریز از مرکز به نیکی به اهداف خود دست یافت؛ اهدافی که سرانجام چیزی جز ایجاد بحران‌های تازه برای کشورهای منطقه به همراه نداشته است.

در تبیین علمی پژوهش و بیان رابطه دو پدیده استعمار و نهیلیسم با محوریت استعمار پنهان کشور انگلستان باید بیان شود که انگلیسی‌ها در مقایسه با دیگر استعمارگران همچون آمریکایی‌ها و شاید برخی دیگر از استعمارگران پیشین، شیوه، سبک و ترفند ویژه و تا حدودی متفاوت در استعمارگری داشته و دارند. آمریکایی‌ها و دیگر استعمارگران بیشتر از قدرت‌های سخت افزاری استفاده کرده‌اند و با فرستادن ناوگان و بمباران هوایی فعالیت‌های خود را شروع می‌کنند. اما انگلیسی‌ها بسیار مرموزانه و پنهانی عمل کرده‌اند و در واقع، نرم افزاری کار می‌کنند. تلاش انگلیسی‌ها بیشتر بر نفوذ در ساختارهای سیاسی - اجتماعی کشورهای هدف استوار بوده است. انگلیسی‌ها همواره در ایجاد بحران و از بین بردن بافت‌های هویتی کشورهای استعمارشده تلاش کرده‌اند. از بین بردن سیستم معنابخشی و هویت‌یابی جوامع نیز، برآیندی جز گسترش پدیده نهیلیسم در بافت اجتماعی کشورهای هدف نداشته است (رمضانی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۱).

۶-۲. حمایت از تروریسم و گروه‌های مخالف (قومی، مذهبی و ...)

با توجه به روش جامعه‌شناسی تاریخی و بررسی مستندات تاریخی قابل اثبات است که کشور انگلستان از دیرباز برای رسیدن به اهداف خود از هر ابزاری استفاده نموده است. قابل انکار نیست که، بیشتر جنبش‌های اجتماعی معاصر در منطقه خاورمیانه، به گونه‌ای از دین بهره گرفته‌اند، اما این واقعیت که برای ایجاد تغییرات سیاسی در این سرزمین، می‌توان از گرایش‌های مذهبی مردم آن بهره برد، حکم شمشیر دو لبه دارد زیرا هم می‌تواند از جانب عالمان و دلسوزان، در جهت بهبود اوضاع به کار گرفته شود و هم می‌تواند به عنوان برگ برنده در اختیار استعمارگران قرار گیرد تا با شناختی که از تاریخ و گرایش‌های مذهبی مردم کشور ایران دارند به اهداف خود نزدیک شوند (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ایران و استعمار انگلیس، ۱۳۸۸: ۱۹).

بر اساس اعترافات همفر، عامل اطلاعاتی کشور انگلستان در کشورهای اسلامی، وی در سال ۱۷۱۰ میلادی، تقریباً دوازده سال پیش از انقراض سلسله صفویه به همراه نه تن از بهترین و ورزیده‌ترین مأموران وزارت مستعمرات کشور انگلستان، مأمور جاسوسی در کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و استانبول می‌شوند تا اطلاعات کافی به منظور جستجوی راه‌های درهم شکستن اتحاد مسلمانان و نفوذ در ممالک اسلامی را به دست آورند. وظیفه این گروه فراهم ساختن موجبات تسلط استعماری کشور انگلستان و تحکیم مواضع آن دولت در نقاط استعمارشده بود (همفر، ۱۳۶۱: ۱۵).

کشور انگلستان با استفاده از رویکردهای به ظاهر مذهبی چون پشتیبانی از فرقه صهیونیسم ریشه گرفته از میان یهودیان که اهداف آن‌ها در جهت تأمین منافع قدرت‌های استعماری بود، با حمایت از بدعت‌های مذهبی مانند فرقه بهائیت که با حمله به اصول و باورهای توده‌ها که ریشه تحریک علیه منافع استعمار بود و با ایجاد تردید و تزلزل در آن‌ها، همچنین با ایجاد کردن و گسترده نمودن اختلافات مذهبی بین مذاهب شیعه و سنی در جهت سست نمودن بنیان‌های قوی - دینی، همواره تلاش گسترده داشته است. ارتباط این مهم با پدیده نهیلیسم در جایی آشکار می‌شود که این وضعیت، شرایط مساعدی برای گروه‌های تروریستی افراط‌گرای اسلامی^۱ و تداوم ایدئولوژی‌های کینه‌توز

را که خود سراسر واکنشی به پدیده نهیلیسم شناخته می‌شود، فراهم می‌سازد. شرایط فقر، بیکاری و نبود سیستم آموزشی و پرورشی مفید، بیشتر انگیزه‌ای برای افراد شست‌وشوی مغزی داده شده جهت پشتیبانی یا پیوستن به این‌گونه گروه‌ها را فراهم می‌آورد. آن‌هایی که در فقر به سر می‌برند، بیکار هستند یا کار شایسته‌ای ندارند و در برابر تلقین‌های ایدئولوژیک آسیب‌پذیرتر از دیگران هستند. چنین وضعیتی به سادگی راه را برای تقابل آنچه فریدریش نیچه «رویاری نهیلیسم فعال و نهیلیسم منفعل» می‌نامید، باز می‌کند (ژیتک، ۱۳۹۳: ۲).

آنچه برای تروریست‌ها نیروی فعال یا پشتیبان به وجود می‌آورد، نه محرومیت نسبی، بلکه تلقین‌های ایدئولوژیک است. از آن‌جاکه شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشورهای جنوب - از جمله کشورهای اسلامی و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی پیشین - زمینه مساعدی برای القای ایدئولوژی‌های تروستی است، بخش اعظم گروه‌های تروریست به مناطق فقیرتر جهان تعلق دارند. هم جوامع سرزمینی و هم جوامع مهاجر که دارای گلیه‌ها و چشم‌داشت‌های واقعی و ذهنی هستند، از گروه‌های تروریست اسلامی پشتیبانی چشم‌گیر سیاسی، اقتصادی و نظامی به‌عمل می‌آورند (گریفتس، ۱۳۸۸: ۳۰۱).

لازم به یادآوری است که کشور انگلستان در مستعمرات دیگر اسلامی تجربیات موفق‌تری در تضعیف و تحریف مبانی دینی داشته است. برای نمونه این کشور توانسته است با ایجاد اختلاف مذهبی و دامن زدن به تفرقه مذهبی در سرزمین‌های امپراتوری عثمانی و سوءاستفاده از تأثیرات روانی ناشی از احساس اقلیت بودن، به ایجاد کشور مستقل یهود و تجزیه امپراتوری عثمانی دامن بزند. در سرزمین هندوستان نیز در کنار شعله‌ور نمودن اختلافات پیروان عقاید و مذاهب دیگر، موفق به ایجاد و ظهور فرقه قادیانیه یا احمدیه مانند آنچه در سرزمین ایران به اسم بهائیت به وجود آورد، گردید که هر دو از حمایت مستقیم کشور انگلستان بهره می‌جستند (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ایران و استعمار انگلیس، ۱۳۸۸: ۴۰۱).

برآیند چنین رویکردی جز گسترش بحران معنا و نهیلیسم نبوده است و اندیشه‌ای که با بحران معنا و نهیلیسم روبه‌رو می‌گردد، تاب پذیرش اندیشه مخالف را ندارد؛ از

این رو، ممکن است در شرایط بحرانی دست به بازاریابی از راه اقدام رادیکال زند و اساساً چون نمی‌تواند نظام ارزشی رقیب را با ارزش‌های خود مغلوب کند، از راه اقدام رادیکال تسکینی بر درد خود می‌نهد. از این رو، نفی‌گرایی که یکی از برآیندهای سیطره پدیده نهیلیسم است، دشمن شماره یک جوامع به حساب می‌آید (بودریار، ۱۳۹۴: ۵۹).

۶-۳. گسترش سودای مدرنیته و جهانی شدن

با وجود توجه به پدیده جهانی شدن از دهه ۱۹۸۰ میلادی، این اصطلاح به صورت‌های گوناگون برای اشاره به فرآیند، سیاست، راهبرد، بازاریابی، وضعیتی ناگوار و حتی ایدئولوژی به کار برده می‌شود. شاید بهترین اندیشه درباره جهانی شدن / جهانی‌سازی، اندیشه «جهان بی‌مرز» کنیچی اوها باشد. این اندیشه نه تنها به نفوذپذیری مرزبندی‌های سیاسی سنتی اشاره دارد، بلکه بر این نکته دلالت دارد که تقسیمات بین‌مردمانی که پیش‌تر از لحاظ زمانی و مکانی از یکدیگر جدا بودند، اکنون کم‌اهمیت‌تر و گاه به‌کل بی‌ربط شده است (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۰۴).

ارتباط اندیشه جهانی شدن با کشور انگلستان از آنجا آشکار می‌گردد که نقطه عطف جهانی شدن، انقلاب صنعتی و در پی آن، مدرنیسم است و مهد انقلاب صنعتی، کشور انگلستان است. انقلاب صنعتی نخست از کشور انگلستان شروع شد، زیرا کشور انگلستان پس از چندین قرن دگرگونی سیاسی داخلی، توسعه استعمار تجاری، گسترش ناوگان دریایی، رشد طبقه متوسط و بهبود امور قانونی و اداری کشور، از نظر زمین، کارگر، سرمایه، مدیریت و حکومت، وضعیتی مطلوب و هماهنگ داشت که زمینه پیشرفت صنعتی در این کشور را فراهم می‌کرد. انقلاب صنعتی در کشور انگلستان در سه زمینه بافندگی، زغال سنگ و ذوب آهن بیشتر نمود یافت. گاهی سخن از دو انقلاب صنعتی می‌شود که یکی در قرن هجدهم میلادی و دیگری در قرن نوزدهم میلادی است. دو برآیند مهم انقلاب صنعتی، گسترش استعمار اروپایی‌ها در کشورهای آسیایی و آفریقایی و بهره‌کشی از کارگران در داخل بود. نماد انقلاب صنعتی، ماشین بخار است و ویژگی اصلی جهانی شدن این است که فاصله‌های جغرافیایی مناسب خود را از دست

می‌دهند و مرزهای سرزمینی، مانند مرزهای دولت - ملت‌ها، کم‌اهمیت‌تر می‌شوند (هیوود، ۱۳۹۶: ۱۲).

با توجه به اینکه کشور انگلستان مهد انقلاب صنعتی است، بسیار بدیهی می‌نماید که این کشور یکی از برجسته‌ترین حامیان آشکار و پنهان پدیده جهانی شدن باشد. کشور انگلستان همواره بر ضرورت گسترش مفاهیم مدرن و ابزارهای جهانی شدن تأکید دارد که نمونه کوچکی از آن تأکیدهای بسیار بر حقوق بشر است. برای نمونه در سال ۲۰۱۷ میلادی، سفیر کشور انگلستان در کشور ایران با به میان کشیدن پرونده محکومیت یک شهروند دو تابعیتی ایرانی - انگلیسی، ادامه روابط خارجی دو کشور انگلستان و ایران را منوط به حل مسائل حقوق بشری نموده است (<https://www.isna.ir>).

نمونه دیگری از تأثیرهای فرآیند جهانی شدن بر کشورهای هدف استعمارگران، ایجاد بحران معنا و گسترش نیهلیسمی است که گریبانگیر افراد جامعه هدف می‌گردد. مبدأ امر واقعی در عصر مدرن همان تصمیم به دگرگون کردن جهان به واسطه علم و دانش تحلیلی و به کارگیری تکنولوژی است که کشور انگلستان نیز همواره به آن دامن زده است. به عبارت دیگر، امر واقعی به کلام هانا آرنهت، با ابداع موضع ارشمیدسی در بیرون از این جهان آغاز می‌شود که نتیجه آن بیگانگی کامل جهان طبیعی است (بودریار، ۱۳۹۴: ۲۸).

جهانی شدن و همراه با آن گسترش تکنولوژی عامل اصلی بیگانگی و شروع بحران معنا در عصر جدید است. با این تفسیر، از نگاهی پست‌مدرن می‌توان بیان داشت، اندیشه‌های کشورهای هدف و در اساس، اندیشه‌های بیشتر سنتی کشورهای هدف، با روبه‌رو شدن با فرآیند جهانی شدن و گسترش تکنولوژی دچار تعارض عین و ذهن شده است و درصدد پاسخ‌گویی برمی‌آید. تکنولوژی و جهانی شدن در ذات خود امری اهریمنی نیستند، اما ماهیتی اسرارآمیز دارند. مارتین هایدگر دامنه واکنش‌های ممکن به تکنولوژی را مشخص کرده است. این دامنه با اطاعت کورکورانه شروع می‌شود و با عصیان به همان اندازه کورکورانه پایان می‌یابد (آیدی، ۱۳۹۳: ۶۵).

در این میان واکنشی که اندیشه‌های سنتی کشورهای هدف استعمارگران نسبت به فرآیند جهانی شدن و پیشرفت‌های ناشی از آن برمی‌گزینند، بسیار به عصیان کورکورانه

نزدیک است که نمونه‌های بسیار آشکار آن را در گروه‌های افراط‌گرای اسلامی می‌توان مشاهده کرد. به طبع، افراط‌گرایی اسلامی که در منطقه خاورمیانه روح واکنش رادیکال را دارد نیز از این قاعده مستثنی نیست. نمی‌توان جنبش‌های افراط‌گرای اسلامی را در حوزه جغرافیایی خود محصور کرد و این‌گونه اندیشید که این گروه‌ها به خودی خود و در خلأ به وجود آمده‌اند؛ بلکه به باور آنتونی گیدنز، این‌گونه از بنیادگرایی در برابر جهانی‌شدن به وجود آمده است و به گونه‌ای واکنش انفعالی به آن است (گیدنز، ۱۳۸۲: ۵).

آنتونی گیدنز همچنین بیان می‌دارد که «نهادینه شدن شک در دوران مدرنیته به عنوان سرچشمه گرایش‌های بنیادگرایی در معنای عام و بنیادگرایی دینی در معنای خاص است» و کشورهایی همچون کشور انگلستان با پیشینه استعماری کهن که خود از آغازگران فرآیند جهانی‌شدن به شمار می‌آیند، از این ابزار که شیوه نوین استعمار است، جهت نیل به اهداف استعماری خود تاکنون بیشترین بهره را به دست آورده‌اند (گیدنز، ۱۳۹۴: ۲۰۲).

در تبیین روش پژوهش باید بیان داشت، کشور انگلستان به عنوان پیروز جنگ جهانی دوم، که بخشی از خاک امپراتوری عثمانی را تصرف کرد، در هر کدام از کشورهای به وجود آمده از تجزیه امپراتوری عثمانی اقلیتی دینی را حاکم ساخت. در کشور سوریه علوی‌ها و در کشور عراق، سنی‌ها حاکم شدند تا حکومت آن‌ها همواره ضعیف باشد و این قضیه برای دهه‌ها تداوم یافت. در واقع، نظم نوین جهانی که با جنگ پیش‌دستانه معرفی می‌شود و محتوای آن قرار است دموکراسی و حقوق بشر باشد، در پشت سر اهداف امپریالیستی دارد که از درون آن، گروه‌هایی مانند داعش، بوکوحرام و ... سر می‌زند. بر اساس رئالیسم سیاسی می‌توان به این نظم نوین جهانی که استعمارگران به خورد جهان داده‌اند حمله کرد، نظمی که برآیند آن در منطقه به صورت گروه القاعده به عنوان پاسخی به پدیده نهیلیسم درآمده است (فرهادپور، ۱۳۹۳: ۱).

-
1. Fundamentalism
 2. Political Realism

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که بیان شد، شیوه‌های استعمار در جهان کنونی بسیار دگرگون شده است و دیگر ساختار آشکار گذشته را ندارد. در گذشته استعمار بیشتر جنبه نظامی داشت و کشور مستعمره زیر یوغ استعمارگران قرار می‌گرفت. با گذشت زمان و تغییر جهان، شیوه‌های استعمار نیز با دگرگونی‌های ژرفی همراه گشت و کشور انگلستان به عنوان کهن استعمارگر تاریخ، از این قاعده مستثنی نبود و شیوه‌های استعماری خود را تغییر داد که مهم‌ترین تغییری که در ساختار استعماری کشور انگلستان رخ داد، تغییر از اجرای شیوه‌های آشکار استعمار به شیوه‌های پنهان بوده است.

شاخص‌های برجسته استعمار نوین در این پژوهش در سه بحث اصلی بیان شد. نخست کشورهای استعمارگر و گروه‌های ائتلاف با رهبری کشور ایالات متحده آمریکا و با مدیریت کشور انگلستان، با استفاده از ایجاد کشورهای جزیره‌ای و خردشده در جوامع هدف، به ایجاد بحران‌های گوناگون و در رأس آن بحران معنا و گسترش پدیده نهیلیسم دامن می‌زنند. پس از گسترش پدیده نهیلیسم در جوامع هدف، این کشورها با حمایت از تروریسم و گروه‌های مخالف قومی، مذهبی و ... و همچنین کادرهای بومی وابسته، از پدیده نهیلیسم گسترش یافته در جوامع هدف به سود منافع استعماری خود بیشترین استفاده را می‌برند. سرانجام استعمارگران با شیوه بسیار نوین و البته پنهان، از راه گسترش آرمان‌های مدرنیته و جهانی شدن که یکی از نمونه‌های آن تمرکز بر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و ارجاع‌های همیشگی به این سازمان‌ها و نهادها است، دوبار به گسترش نهیلیسم در جوامع هدف دامن می‌زنند.

سه شاخص بیان‌شده در این پژوهش، چرخه‌ای را برای جوامع استعمارگر و استعمارشونده فراهم می‌آورد که در آن، استعمارگران به منافع استعماری خود می‌رسند و استعمارشوندگان به بحران و نهیلیسم. این چرخه را می‌توان چرخه نهیلیستی استعمار نوین نامید. چرخه‌ای که در آن، کشورهای استعمارگر (مطالعه موردی این پژوهش، کشور انگلستان) از راه شاخص‌های پنهان استعمار، یا به گسترش پدیده نهیلیسم در جوامع هدف دامن زنده‌اند، و یا اساساً در راه ایجاد بحران معنا و نهیلیسم گام برداشته‌اند.

نکته بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که کشور انگلستان در مسیر استعمار پنهان خود شاخص‌های دیگری را نیز در نظر دارد. در این پژوهش تلاش شد تا

با بررسی علمی و یاری گرفتن از مستندات تاریخی، مهم‌ترین این شاخص‌ها بازشناسی گردد. همچنین باید بیان داشت که چرخه نهیلیستی استعمار در جهان کنونی، از راه این سه شاخص یادشده در پژوهش، بیشترین و تأثیرگذارترین برآیندها را چه برای کشور استعمارگر و چه برای کشور استعمارشونده داشته است.^۱

منابع

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۹). *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*، چاپ نوزدهم، تهران: مروارید.
- آیدی، دن. (۱۳۹۳). *فلسفه تکنولوژی*، ترجمه شاپور اعتماد، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- انسل پیرسون، کیت. (۱۳۹۲). *چگونه نیچه بخوانیم*، ترجمه لیلا کوچک‌منش، چاپ دوم، تهران: رخ داد نو.
- بودریار، ژان. (۱۳۹۴). *چرا همه چیز تاکنون ناپدید نشده است؟*، ترجمه احسان کیانی‌خواه، تهران: حرفه نویسند.
- بودریار، ژان. (۱۳۹۴). *روح تروریسم*، ترجمه کامران برادران، تهران: چترنگ.
- پاک‌آیین، محسن. (۱۳۸۹). *پنج سال در سرزمین سبز، خاطرات سفیر ایران در زامبیا*، تهران: فرهنگ سبز.
- پناهی خیاوی، بی‌نا. (بی‌تا). *جامعه‌شناسی تاریخی؛ بررسی روش علمی در شناخت جامعه‌شناسی تاریخی با تکیه بر قلمرو موضوعی و مفهومی آن در مقایسه با رشته‌های علوم اجتماعی*، بی‌جا.
- تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۸۰). *خلیج فارس*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- رمضانی‌پور، حسین. (۱۳۹۵). *استعمارگری انگلیس در ایران (از ترفندهای گذشته تا سودای نفوذ امروز)*، پژوهش خبری معاونت سیاسی صدا و سیما.
- روی، الیور. (۱۳۹۳). «جذابیت‌های گسترش نهیلیسم»، ترجمه نیما پرژام، *روزنامه شرق*، شماره ۱۶۲.

۱. شاخص‌های یادشده همچنین بیشترین نزدیکی را با موضوع پژوهش داشته است.

- ریاضی هروی، محمدیوسف. (۱۳۶۹). *عین‌الوقایع (تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۲۰۷ قمری)*، تهران: افشار.
- ژیژک، اسلاوی. (۱۳۹۳). *آیا می‌توان گفت داعش پیشامدرن است؟*، ترجمه وحید وحدت‌زاد، دیپلماسی ایرانی.
- دورانت، ویل. (۱۳۳۶). *اختناق هندوستان*، ترجمه رحیم نامور، تهران: گام.
- سایکس، سر پرسی. (۱۳۳۵). *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخر مازندرانی، تهران: علمی.
- شیخ‌الاسلامی، جواد. (۱۳۶۶). «خاطرات سر جان کدمن و داستان تجدید امتیاز نفت جنوب»، *مجله آینده*، شماره ۳.
- گریفتس، مارتین. (۱۳۸۸). *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۴). *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲). *فراسوی چپ و راست*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرهادپور، مراد. (۱۳۹۳). «نظم نوین جهانی آمریکا و ظهور القاعده به مثابه نهیلیسم پست‌مدرن»، *روزنامه اعتماد*، سال دوازدهم، شماره ۲۹۹۸.
- فلیک، اووه. (۱۳۸۸). *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ دوم، تهران: نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۶). *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ چهارم، تهران: نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). *نیچه، فروید، مارکس*، ترجمه افشین جهان‌دیده، مهرداد نورایی، بهنام جعفری، افشین خاک‌باز و عبدالمحمد روح‌بخشان، چاپ پنجم، تهران: هرمس.
- لنکستر، لین. و. (۱۳۶۲). *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۵). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ یازدهم، تهران: سمت.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. (۱۳۸۸). *ایران و استعمار انگلیس* (مجموعه مقالات)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
نصیری مقدم، محمدنادر. (۱۳۷۴). *گزیده اسناد ایران و افغانستان*، تهران: وزارت امور خارجه.

نیچه، فریدریش ویلهلم. (۱۳۸۵). *اراده معطوف به قدرت*، ترجمه محمدباقر هوشیار، چاپ ششم، تهران: فرزانه روز.

همفر. (۱۳۶۱). *خاطرات همفر*، ترجمه محسن مویدی، تهران: امیرکبیر.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۷). *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، چاپ ۶، تهران: امیرکبیر.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۷). *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰ - ۱۳۵۷*، تهران: پیکان.

هیوود، اندرو. (۱۳۸۹). *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نی.

هیوود، اندرو. (۱۳۹۶). *سیاست جهانی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس.

Baylis, J. and Rengger, N. J. (1992). **Dilemmas of world Politics: International Issues in a Changing World**, London: Oxford, Clarendon.

Brown, C. (1992). **International Relations Theory: New Normative Approaches**, New York: Colombia University.

Cox, R. W. (2002). "Civilizations and The Twenty First Century", In M. Mozaffari, ed, *Globalization and Civilization*, London: Routledge.

Foucault, Michel. (1974). **The Archeology of Knowledge**, London: Routledge.

Foucault, Michel. (1974). **The History of Sexuality**, Vol First, New York: UN.

Hopf, T. (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", *International Security*, 23, 1 (reprinted) in Linklater, ed.

سایت

<https://www.isna.ir>

<https://www.mashregnews.ir>